أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم‌

 بسم اللَه الرحمن الرحیم‌

 دیگر با وجود مطالبی كه سرور ما و اخوی معظم ما فرمودند مطلب تمام شد و جایی برای صحبت ما و تصدیق ما باقی نگذاشتند مضافاً به این كه چندان حالم مناسب نیست و اگر خصوصیت مجلس امروز كه مصادف با تلبّس اخوان روحانی به لباس روحانیت و توججّ به تاج ملائكه است نبود شاید توفیق حضور در مجلس را حتّی نداشتم.

 روایتی است از امام علیه‌السّلام كه می‌فرمایند: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة: روایتی است كه همه این روایت را شنیدیم و در اطرافش هم طبعاً تأمّل كردیم و برای ما یا برخی از ما هم شاید قدری مستغرب و مستبعد بیاید كه كسی كه بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد مانند افرادی كه در جاهلیت یعنی در زمان قبل از ظهور اسلام زندگی می‌كردند و از دنیا می‌رفتند، مرگش مانند آنها است. آن افرادی كه در زمان جاهلیت به دنیا می‌آمدند و از دنیا می‌رفتند چه كسانی بودند؟ كسانی بودند كه بت می‌پرستیدند. دختران را زنده به گور می‌كردند (وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ\* بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) [سوره التكوير، آيه ٨ و ٩]؛ موؤدة یعنی آن زنده به گور شده. یعنی مردی می‌آمد و دختر چهارساله و پنج ساله خود را در حالی كه گریه می‌كرد خیلی عجیب یك روایتی است كه یك شخص آمد پیش پیامبر و شرح حال زنده به گور كردن دختر خودش را به پیغمبر می‌داد كه من چطور دخترم را زنده به گور كردم و این دختر من مرا كمك می‌كرد در كندن قبر با دستهای كوچكش! بله عجیب، عجیب آدم اصلًا نمی‌تواند باور كند كه چطور و همین طور پیغمبر اشك از چشمانشان می‌آمد! همین طور می‌آمد! جاهلیت اینها بودند. از خرما و مواد غذایی بت درست می‌كردند وقتی كه قحطی می‌آمد حمله می‌كردند و خدایان خود را تناول می‌كردند و حالا به هر كسی هر جا رسید دیگر یكی سرش، یكی پا، یكی دمش دیگر حالا بسته به نصیب و آن حظّی كه عرض كنم وضعیت جاهلی این طوری بود. حالا خیال نكنیم این قضیه فقط در میان اعراب بود نه در میان فرسش هم همین بود در میان غیرفرسش هم همین بود. خیلی جا، جای تعجّب نیست. شما خیال می‌كنید الآن زمان، زمان جاهلیت نیست؟ الآن زمان جاهلیت نیست؟ الآن زمان فكر و تعقّل و تفكّر و رسیدن به مدارج و ارزشهای انسانی است؟! این است؟! خدمت رفقا و دوستان عرض كردم كه اگر ما نگاهی بیاندازیم به بشر امروز و جنایتهایی كه در این روز به واسطه این بشر انجام می‌شود و وقاحتهایی كه از كارهای غیراخلاقی و سوء رفتار و مَساوِی آنها مشاهده می‌شود صد رحمت می‌فرستیم به آنهایی كه ١٤٠٠ سال پیش بودند. صد رحمت به آنها می‌فرستیم.

 خدمت رفقا، توضیح دادم البتّه بعضی در نوشتجات عرض كردم: این" من مات ولم يعرف امام زمانه‌

 مات ميته جاهليه" یعنی چه؟ یعنی كسی كه بمیرد و امام زمان خود را نشناسد. امام ما كیست؟ حضرت حجة بن الحسن المهدى ارواحنا له الفداء و بس این امام ما است. اگر ما الآن بمیریم. روایت، روایت تواتر است نه حتّی مستفیض. متواتر یعنی این قدر نقل شده از روات كه حكم آیه قرآن را پیدا كرده است به این روایت متواتر می‌گویند تواتر لفظی تا چه رسد به معنوی! كسی كه بمیرد و امام زمانش را نشناسد. كیست كه امام زمان را نشناسد؟ خب فرمودند مگر شناخت امام زمان شناخت شناسنامه‌ای است؟ همه می‌دانیم امام زمان پدرش كیست؟ امام یازدهم امام حسن عسگری علیه‌السّلام. این را همه می‌دانیم این كه یهود و نصاری هم می‌دانند. بهایی هم می‌داند. این كه دیگر چیز مهمی‌نیست كه كسی نداند. یعنی منظور حضرت این است؟ خب بفرمایید شما یك روزنامه بردارید و بالای آن بنویسید كه این امامی كه قرار است ما بشناسیم والّا در موت جاهلی هستیم پدرش امام عسگری است و مادرش هم حضرت نرجس خاتون و جریان آمدن و ازدواجش با امام عسگری هم در زمان امام هادی بوده و از روم بوده، ایتالیای فعلی و آمدن حضرت نرجس خاتون هم در تواریخ ذكر شده كه جنگی شد و با یك مقدماتی اسیر شد. كلّ مطلب از نیم صفحه هم بیشتر تجاوز نمی‌كند و همه هم فهمیدیم یهود، نصاری، گبر، مجوس، بهایی، غیر بهایی، بی دین، ملحدین كمونیست همه فهمیدیم دیگر تمام شد، دیگر مشكل نداریم. پس دیگر هیچ جاهلیتی وجود ندارد تمام شد.

 در زمان پنج سالگی پدرش را از دست داد و خداوند او را به مرتبه امامت رسانید و ٧٥ سال هم در غیبت صغری بود. در زمان غیبت صغری ارتباطش با افراد توسّط چهار نفر نوّاب خاصّه بود. عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و نفر چهارم علی بن محمّد ثمری كه بعد توقیعی كه آمد از طرف حضرت به جانب علی بن محمّدثمری حضرت می‌فرمایند تا شش روز دیگر تو در این دنیا باقی نخواهی ماند و وصیت خود را بكن و بعد از تو دیگر غیبت كبری شروع خواهد شد. خب همه این را فهمیدیم. همه ما میدانیم بالاخره پای منبرها بودیم و كتابها و تواریخ در این جا نوشتند و تا الآن هم غیبت كبری ادامه دارد تا زمان ظهورش چه خواهد شد و هر كسی هم آمد برای ظهور حضرت چه از شیعیان و چه غیرشیعیان تاریخ تعیین كرد. همه دروغ درآمد بدون استثناء و همه هم سر مردم را كلاه گذاشتند و همه را سر كار گذاشتند. وهمه هم دروغ درآمد. درست؟!

 این معرفتی است كه الحمداللَه همه داریم پس كار ما تمام شد دیگر مشكل نداریم. بحمداللَه اگر ما بمیریم نه دیگر در موت جاهلی هستیم و نه نگرانی و دغدغه‌ای داریم از دینمان و نقصانمان. بین ما و بین مسیحی‌ها چه فرقی كرد؟ آنها هم همین را می‌دانند! معرفت همین است دیگر تمام شد!! من مات و من لم یعرف امام زمانه‌

 حالا من ازشما سؤال می‌كنم تا چه رسد به سایر افراد. سؤال می‌كنم بین امام زمان و بین ما و بین یك شخص عالم (حالا بین افرادی كه در مسائل دینی و مسائل علمی اینها چندان كار نكردند به آنها كار نداریم) بین امام زمان و بین یك عالم دینی چه فرقی است؟ این را به من كسی بگوید! این را كه همه میدانند كه پدرش كیست؟ مادرش كیست؟ مادرش از كجا آمد؟ نحوه ارتباطش با امام هادی و فرزندش امام عسگری به چه كیفیتی بود و درچند سالگی پدرش را از دست داد و نرجس خاتون چه وقت به رحمت خدا رفت؟ اینها را همه می‌دانند. یهود و نصاری هم می‌دانند. اهل تسنّن هم می‌دانند. اینهایی كه الآن درسامراء هستند اینها از اهل تسنّن مگر نمی‌دانند؟ همه اینها را می‌دانند شاید بهتر از ما. خیلی خب این را كه همه می‌دانیم. حالا آمدیم سراغ این نه یكخرده مطلب را دقیقتر كنیم به جای این حرفها كه حضرت چه وقت ظهور می‌كند؟ نمی‌دانم حسنعلی گفته كه هزار وچهارصد و فلان و حسینعلی گفته كه هزار و چهارصد و گفته نمیدانم هزار و فلان و مش تقی گفته این حرفها را بگذاریم كنار كه همه اینها دروغ درآمد. همه دروغ بود به جای این حرفها یك قدری دقیقتر نسبت به مسئله نگاه كنیم من سؤال می‌كنم از شما، از غیر شما، از همه، سؤال بنده این است كه اگر كسی بپرسد آقا شما كه این قدر مدّعی امام زمان هستید و برای او سینه می‌زنید و شبهای نیمه شعبان برای او جشن می‌گیرید! امام زمانی كه در پس غیبت است این چه كاری می‌كند؟ بین او و بین یك عالم دینی مگر چه فرقی است؟ اگر او می‌آید احكام را می‌گوید خب یك عالم دینی هم همین را می‌گوید، مگر نمی‌گوید؟ این همه علماء هستند دارد بیان می‌كنند، مطالب می‌گویند. احكام می‌گویند خب چه فرقی هست؟ اگر این می‌آید از شریعت پیغمبر و جدّش بیاید بگوید كه نمی‌گوید و در غیبت است. هان؟ مگر بعضیها نشنیدیم كه گفتند اگر امام زمان هم ظهور كند همین كار را می‌كند كه ما داریم می‌كنیم! مگر نشنیدیم؟ پس مشكل حل شد! امام زمان مثل ما شد! مثل بنده، مثل غیربنده. ما بیان احكام می‌كنیم او هم اگر بیاید بیان احكام می‌كند تفاوتی ندارد. فقط فرقش این است خیلی بخواهیم روی سر اماممام عزّت و احترام بگذاریم این است كه اگر دعا كند خدا هم دعای او را مستجاب می‌كند. خب مگر ما این طور نیستیم؟ ما هم اگر دعا كنیم خدا اگر بخواهد مستجاب می‌كند اگر نخواهد هم نمی‌كند. چه فرقی شد؟ چه فرقی است؟

 حالا خدمت شما عرض می‌كنم بدانیم كه چرا امام زمانمان غریب است. غربت او را بفهمیم و بدانیم كه چرا مجهول است و بدانیم چرا همه درجاهلیت هستیم. یك شب به اتفّاق مرحوم والد رضوان اللَه علیه در شب بیست و هشتم ماه صفر، شب شهادت رسول خدا در مشهد منزل یكی از علمای معروف مشهد كه فوت كرده است رفتیم نیاز هم نیست اسم ببریم. عدّه‌ای از آقایان هم در آن جا بودند. شب روضه بود و سینه زنی بود، دسته‌جاتی هم در آن جا آمده بودند و مشغول سینه زنی بودند. ما نشستیم آنها سینه زنی‌

 را انجام دادند و ظاهراً از اطراف بودند. خود صاحب خانه خودش منبر رفت پیرمردی بود. عالم بود. درس خوانده بود. مرد محترمی‌بود و خوش صحبت. در آن موقع كه ایشان صحبت می‌كرد و منبر رفته بود بیش از هفتاد سال سن داشت وحدود یك ساعت و نیم هم صحبت كرد. در ضمن صحبتی كه كرد به یك جریانی اشاره كرد كه مطلب از این قرار بود كه در زمان سابق ظاهراً حدود صد سال، پیش آن طوری كه بنده خودم این قضیه را در كتاب خوانده بودم شخصی بود در اصفهان كه كه آن امور اصفهان و استان اصفهان در دست او بود به نام صدر اصفهانی، مرد معروفی بود خیلی متمّول بود و محلّ رجوع افراد بود و اهل خیر بود و اهل خیر بود و آن هم برای خودش یك داستانی دارد به صحّت و سقم آن كار نداریم. بالاخره اهل دستگیری بود، اهل خیر بود، فقرا به او مراجعه می‌كردند. غیر فقرا از ارباب حوائج و این هم تا آن جایی كه از دستش برمی‌آمد رفع حوائج آنها را می‌كرد. یك روز در ایوان منزلش نشسته بود. حیاطش حیاط وسیعی بود. دید یك سید طلبه دم در آمد و آمد داخل این حیاط شد یك قدری جلو آمد آمد و دوباره برگشت رفت. تعجّب كرد چرا بالا نیامد؟ كاری با ما داشته چرا نیامد؟ این قضیه دوباره فردا تكرار شد این آمد و همین طور برگشت. بر تعجّب او اضافه شد تا این كه روز سوّم به یكی از اطرافیانش گفت دو روز این قضیه تكرار شده. اگر این طلبه سید آمد جلوی او را بگیر و نگذار برود و بیاور پیش من ببینم چه می‌خواهد و مطلب او چیست؟ روز سوّم تكرار شد آمد و همین كه خواست باز برگردد این شخص رفت گرفت و گفت جناب صدر شما را دیده و شما حتماً باید برای دیدن ایشان بروید. آمد گفت قضیه چیست؟ شما سه روز است كه داری می‌آیی این جا صبح من می‌بینم كه می‌آیی و می‌روی مطلب چیست؟ خجالت كشید و بعد گفت قضیه این است: مدّتی است كه من یك روز كه داشتم برای درس می‌رفتم در راه چشمم به یك دختری افتاد و بسیار صاحب جمال و اینها و خلاصه دیگر در هوای او به سر می‌بریم. وقتی كه این مسائل را با مادرم مطرح كردم گفت هیهات این فلانی است و چیست و این نمی‌دانم دختر فلان كس است و تو كجا و او كجا و فلان و دیگر خلاصه ما در یك اوضاع بسیار نامناسبی قرار گرفتیم و یأس و اینها هم كه حاكم است و دیگر كاری نداریم. از تجّار معروف و ما هم این طور!! گفت كه شما فردا صبح بیا این جا. آن صدر اصفهانی این شخص را می‌شناخت. فردا صبح آمد و همراه با آن طلبه سید آمد حركت كرد سوار كالسكه شدند آمدند دم در منزل همین تاجر معروف در زدند. آمد در را باز كرد دید كه صدر اصفهانی، حاكم اصفهان و مرد خیلی معروف و مشهور بفرمایید بفرمایید آمدند. وقتی كه نشستند و صحبت به تعارفات و احوالپرسی گذشت. صدر گفت من برای مطلبی در این جا آمدم و یك چیزی می‌خواهم به شما بگویم. گفت چیست؟ گفت اگر رسول خدا در این جا بیاید و از شما تقاضا كند كه برای فرزندش می‌خواهد

 خواستگاری كند و طلب مواصلت با دختر شما را داشته باشد. چه می‌كنید؟ روی چشمم می‌گذارم اگر رسول خدا باشد چه افتخار بالاتر از این كه این وصلت با پسر پیغمبر باشد و او بیاید. گفت بسیار خب حالا من به نمایندگی از رسول خدا در اینجا آمدم و می‌خواهم دختر شما را برای فرزند رسول خدا خواستگاری كنم. این خیلی مبتهج گفت بسیار خب و یك قدری احتیاج باز به تمهید مقدّمات دارد بالاخره وضع با رسول خدا فرق می‌كند. گفت: در این جا دو مطلب است یكی مسئله، مسئله معیشت اینها است و زندگی اینهاست آن زندگی با من. من او را تأمین می‌كنم. مسئله‌دوم، مسئله خواست خود شما و دختر شما من اوّلی را تأمین كردم یك منزلی را به او می‌دهم، نمی‌دانم زمینی را هم در كجا برای زراعت و برای اینها و یك خدمه‌ای هم برای كار اینها این آن چه را كه از من برای این برمی‌آید و مهرش را هم قرار می‌دهم و می‌پردازم این از من و دوّم می‌ماند خواست شما و خواست دختر شما. می‌گوید خب اگر این طور است ما حرفی نداریم همان جا در همان مجلس این عقد خوانده می‌شود و جناب داماد و عروس خانم به خانه بخت می‌روند. و همه چیز هم آماده و تمام است. خب خیلی كار خوب است. بسیار خوب، بسیار بسیار كار صحیح و درست و مورد رضای الهی و باید همین طور هم باشد. خب تا این جا مطلبی نیست از این جا به بعد مورد نظر است. از این جا، طبعاً آن طلبه، آن سید صدر اصفهانی فوت می‌كند و به رحمت خدا می‌رود در وادی‌السّلام نجف می‌آورند دفن می‌كنند. این طلبه هم درس می‌خواند و از علمای معروف اصفهان می‌شود. صاحب مسجد و محل مراجعه افراد، در یك سفر زیارتی كه او به همراه خانواده در نجف برای زیارت می‌آید با بعضی از دوستانش در این سفر همراه می‌شود موقع عصر كه می‌شود این دوست به او می‌گوید خب برخیزیم غسل كنیم و برویم برای زیارت زیارت امیرالمؤمنین می‌گوید خب شما برو من بعد می‌آیم. آن رفیقش حركت می‌كند غسل می‌كند و می‌رود برای زیارت و اینها و این می‌بیند برای غروب آمد یك قدری دیر شد برای غروب آمد! كجا رفتی؟ ما منتظر بودیم در حرم نشسته بودیم. گفت من یك دینی به گردنم بود اوّل رفتم آن دین را ادا كردم بعد آمدم به زیارت. گفت چه دینی بوده است؟ این جریان را برای این دوست تعریف می‌كند كه ما در زمان جوانی این طور بودیم و این طور بودیم و این صدر اصفهانی این كار را كرد و من دیدم كه شایسته نیست! این جا دیگر كم كم تنمان شروع به لرزیدن می‌كند: دیدم كه شایسته نیست با این لطف و محبّت و كرامتی كه این شخص در حقّ من انجام داده است من در این جا بیایم و اوّل به زیارت او و قبر او نروم! لذا رفتم در آن جا، نیم ساعتی در آن جا بودم و فاتحه خواندم و حالا آن دین خودم را نسبت به او ادا كردم. حالا آمدم برای زیارت امیرالمؤمنین! به به به! این می‌شود چه؟ عالم اصفهان كه به مرگ جاهلیت از دنیا می‌رود. بی بروبرگرد حالا صحبت در این است آن كسی كه آن شب بالای منبر داشت‌

 این را می‌گفت این قضیه را تأیید كرد! گفت حالا من حق ندارم كه هر وقت بیایم اوّل آن جا بروم؟ ببینید معرفت را؟ البتّه یكی از افرادی كه در آن جا نشسته بود، یكی از علما نمی‌دانم الان هم حیات دارد اطّلاع ندارم، یك سید عالمی‌بود یك مرتبه صدایش بلند شد گفت نخیر بلند جلوی جمعیت گفت نخیر اصل مثبِت می‌فرمایید این یك اصطلاح اصولیین است. رفقا و دوستان فضلای طلبه می‌دانند كه اصل مثبت جایز نیست و شرعاً حجّیت و اعتبار ندارد البتّه حالا با شرایط و خصوصیاتش كه مربوط به مباحث اصول است. وقتی كه بیرون آمدیم. مرحوم آقا به من رو كردند. گفتند: دیدی فهم مردم را نسبت به ولایت؟ فهم مردم را دیدی؟! هفتاد سال سنّ او است. هفتاد سال سنّ است دارد كار آن عالم اصفهان را تأیید می‌كند كه بله این كه آمده در آن جا آن حق به گردنش است. اوّل امیرالمؤمنین كیست؟!! اوّل برویم آن حق را ادا كنیم آن دین را ادا كنیم وقتی كه ادا كردیم می‌آییم حالا یك زیارت هم بكنیم دیگر آن هم امیرالمؤمنین است دیگر حق به گردن ما دارد! این هم بالاخره جنگ كرده، شمشیر زده از او خون رفته چه شده! دیدگاه ما همین است. الان هم ما همین هستیم. مرحوم آقا فرمودند اینها نمی‌دانند (ببینید این كه می‌گویم بین امام زمان و بین ما چه فرقی است) این قضیه است اینها نمی‌دانند كه هر خیری در عالم وجود تحقّق عینی و خارجی پیدا كند مصدر آن خیر، ولایت است! صدر اصفهانی غلط می‌كند یك هزارم از این‌ها را بدون اراده امام زمان انجام بدهد! چه داری می‌گویی حق به گردن تو است؟!! آن بدون اراده ولی حی نمی‌تواند مژه به هم بزند. نمی‌تواند فكر كند. در آن وقتی كه آن طلبه آمد در آن جا، چه كسی آن صدر اصفهانی را در آن ایوان نشاند و چشمش را به آن طلبه انداخت. چه كسی به آن طلبه فكر كرد؟ حالا آقا درمی‌آید راجع به علم امام كتاب می‌نویسد! علم امام چیست؟ این حرفها چیست؟ امام هم مثل ما، خدا بخواهد میداند نخواهد نمی‌داند. هیچ تفاوتی با ما ندارد. بفرمایید این هم این، این با آن یكی است دیگر؟!!

 شما این هزار و چهارصد سالی كه از زمان رسول خدا تا الآن است این ١٤٠٠ سال را بردارید، الآن ما شدیم در زمان رسول خدا، چقدر به پیغمبر علم داریم؟ من سؤالم این است چقدر ما به پیغمبر علم داریم؟ چقدر اطّلاع داریم؟ چقدر از ولایت پیغمبر خبر داریم؟ چقدر پیغمبر ابرو دارد ما هم داریم فرق ندارد! پیغمبر چشم دارد و دهان دارد و غذا می‌خورد ما هم می‌خوریم نان می‌خورد گوشت می‌خورد شیر می‌خورد ما هم می‌خوریم. خب این قضیه چه شد؟ چه فرقی كرد؟ پیغمبر چند سال در میان مردم بود؟ چند سال بود؟ دیشب داشتم برای دو مهمان گرامی‌این مسئله را می‌گفتم بیست و سه سال در میان مردم بود. خوب توجّه كنید بیست و سه سال. اینها را كه عرض می‌كنم شوخی ندارم باید در فكر برویم. باید بفهمیم كه درد كجاست و چرا به دنبال درمان آن نیستیم؟ و آیا هر روز باید بر درد ما اضافه شود؟

 یعنی خدا برای ما این تقدیر كرده؟ تقدیر ما در دنیا این است كه فقط درد اضافه شود؟ چقدر به این تا حالا اضافه شده؟ چقدر اضافه شده؟ این كه ما داریم می‌بینیم مثل این كه هی كم هم می‌شود. واللَه این را ما داریم می‌بینیم. ولی نه اشتباه عرض كردم انشاءاللَه بشارتهایی هست و روزنه‌هایی دارد پیدا می‌شود. بیست و سه سال پیغمبر در میان مردم بود. شقّ القمر كرد كه ما این شقّ القمر را نكردیم. همه هم دیدند. كدام یك از علمای ما ماه را دو نصف كرده؟ هیچ كس نكرده! این كار، كار كه بود؟ كار پیغمبر بود. شقّ القمر كرد نصف ماه را نگه داشت نصف ماه هفت دور، دور كعبه طواف كرد. همه هم دیدند. بعد برای این كه ببینند یك وقت شعبده و سحر و اینها نكردند صبح بیرون رفتند از كاروان پرسیدند آنها هم گفتند ما هم دیدیم. پس این كار را كرد. امیرالمؤمنین، وصی او خورشید را برگرداند كه الآن مسجد ردّ الشمس كه تا چند سال پیش بود كه الحمداللَه الان آن را گرفتند و دارند آسفالت كردند كه اسمی‌از امیرالمؤمنین نماند!! عمر و ابوبكر اشكال ندارد در و دیوار عالم را پر كند ولی اسم علی نباید باشد! آسفالت كردند، تمام شد. آن مسجد ردّالشمس، آن هم همه دیدند. آن هم همه دیدند كه چطور برگرداندند و حضرت بلند شدند و نماز عصر را خواندند. سنگریزه شهادت داد. حیوانات به رسالت پیغمبر شهادت دادند. هر روز پیغمبر یك معجزه بود، نبود؟! اینها را در كتب نقل كردند. كدام یك از این كارها را ما انجام دادیم؟ خب بیاییم بگوییم دیگر. حالا خب اولیای خدا، عرفا، بزرگان كارهایی انجام می‌دادند. كراماتی البتّه به ندرت آن هم نه برای همه، اختصاص به یكی دو تا ما هم دهها مورد از این در زمان حیات مرحوم والد دیدیم ولی نه در روزنامه اعلان شده بلكه هی اخفا و اخفا و كتمان. درست؟!! یكی از این كارها را ما انجام دادیم؟ انجام ندادیم. درست شد. این هم مربوط به چه؟ مربوط به مسائل ظاهر. درست؟! بیست و سه سال هم در میان مردم بود در تمام جنگها تیر هم خورد این طور نبود كه یك كناری بنشیند و به مردم بگوید بفرمایید. نخیر، آن قدر تیر به همین پیغمبر و شمشیر زدند در همین عمره كه خداوند قسمت بنده كرد، قسمت همه بكند و برویم با معرفت. سالها بود، سالها بود كه من می‌خواستم آن غاری را كه در جنگ احد امیرالمؤمنین پیغمبر را روی دوششان گذاشتند از ترس مشركین در آن غار بردند وقتی كه همه فرار كردند خالد بن ولید آمد لشگر را دور زد آن یازده نفر پنجاه نفر را پیغمبر آن بالا گذاشتند. ببینید من مات و لم یعرف امام زمانه یعنی چه؟ پیغمبر می‌گوید تا من نگفتم از آن بالا پایین نیایید. مگر اینها اصحاب پیغمبر نبودند؟ مگر پیغمبر خدا نبود؟ مگر كلامش واجب الاطاعه نبود؟ بود یا نبود؟! شوخی كه نداریم آنها مسلمان بودند، دنبال پیغمبر بودند. به جنگ هم آمده بودند نه برای حلوا خوردن!! حضرت می‌گوید تا نگفتم پایین نیایید درست؟!! تا دیدند كفّار هزیمت كردند و نوبت غنائم است. غنائم را گرفتند كلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند! این می‌شود مسلمان! ما عین همین‌ها هستیم.

 رودربایستی هم نداریم. هیچ رودربایستی نداریم. در همه جا الحمداللَه این مسئله را اثبات كردیم. كلام پیغمبر را زیر پا گذاشتند سراغ درهم و دینار رفتند. آقاجان درهم. دنبال طلا، نقره رفتند. سی و نه نفر آمدند پایین یازده نفر آن بالا فقط ماندند آنها چه؟ آنها كلام پیغمبر را زیر پا نگذاشتند. گفتند پیغمبر گفته تا من نگفتم هنوز نگفته. اگر تا قیامت پیغمبر نیاید ما باید بالای كوه بمانیم. این می‌شود كسی كه فهمیده! این را می‌گویند آدم بافهم! عقل را كار می‌اندازد! پیغمبر می‌گوید این را كار بیانداز. این یازده نفر بالا ماندند یازده نفر چه كار می‌توانند بكنند؟ در قبال پانصد سوار مسلّح به مجهزّترین سلاح روز، چه كار می‌توانند بكنند؟ خالد آمد دور زد، یازده نفر را با تیغ همه را روی زمین خواباند. دور زد آمد دید پیغمبر افتاده و همه در حال هزمیت هستند. گفت الآن بهترین وقت است فقط علی و پیغمبر هستند. می‌رویم كار این دو تا را تمام می‌كنیم مسئله را حل می‌كنیم. امیرالمؤمنین دید هیچ راهی نیست جز این كه پیغمبر را ببرد و فرار كند پیغمبر از شدّت خون كه از او رفته بود نمی‌توانست روی پا بلند شود، امیرالمؤمنین روی دوشش گرفت. آورد، در وسط كوه یك غاری بود كه در آن جا چند ساعت پیغمبر را در آن غار گذاشت من هر دفعه كه مشرّف شدم به ما نمی‌گفتند مخفی می‌كردند ولی بالاخره در این سفر اخیر به اتّفاقی یكی از دوستان گفتیم شاید اگر با بقیه باشیم شاید بیایند و ممانعت كنند رفتیم و آن غار را پیدا كنیم همان جا كه كسی بود من سؤال كردم او هم محبّت كرد و با اشاره گفت كه همان آخر است دیگر رفتیم و پیدا كردیم دیدیم عجب دستگاهی، عجب عالمی است، همان غار حرا است. همان غار حرا و چه بساطی هست؟ چه بساطی است! نشستیم كنار غار و رفتیم در جنگ احد، در آن فضا و در آن مسائل بوی عطر عجیبی از این بیرون می‌آید. تا چند متر همان عطری كه انسان وقتی كه سر به كعبه میگذارد استشمام می‌كند همان از این غار تراوش می‌كند. همان بو!! درست؟ اینها ننشستند بگویند لنگش كن، نه عزیزم خودشان اوّلین نفر افراد در جنگ بودند ننشستند بگویند بفرمایید. علی، پیغمبر را روی دوشش گرفت. راه نمی‌توانست برود این قدر خون رفته بود. پیشانی شكسته بود، استخوان دست شكسته بود، مگر امیرالمؤمنین روزگار بهتری از پیغمبر داشت؟ نود زخم، تواریخ دارند كه تا مدّتها در خانه افتاده بود نمی‌توانست بلند شود. اسلام را اینها این طور به دست ما رساندند، آقاجان!! نه با فنجانهای قهوه و بله بله بله با نشستن بر متكّا و تكیه دادن مثل بنده، این جوری به دست ما نرسیده است! اینها را همه دیدند هم شقّ القمر را دیدند، هم ردّالشمس را دیدند، هم شهادت حیوان را دیدند، هم شهادت خسا و سنگریزه‌ها را دیدند، همه را اینها دیدند درست شد؟! هم درآمدن چشمه از دل بیابان خشك را دیدند، درست شد؟! پیغمبر در ٢٨ صفر سرش را زمین گذاشت درست؟ هان. آن كه پیغمبر را شناخته، آن را كه پیغمبر را شناخته، چشم و ابرویش را همه دیدند چشم و ابرو و بیا و برو و دهانش را

 كه همه دیدند. عمر و ابوبكر هم اینها را می‌دیدند. پس آن كه پیغمبر را شناخته وقتی این چشمها دیگر بسته شد دیگر نباید عوض شود. وقتی كه این نفس از كار افتاد دیگر نباید تغییر كند. چند نفردنبال علی آمدند؟ سه تا، چهار تا، سه تا چهار تا، بقیه دنبال كه رفتند؟ دنبال چه كسی رفتند؟

 من گاهی می‌گویم ای كاش دنبال كسی می‌رفتند كه سرش به تنش می‌ارزید! اگر علی را نمی‌خواهند بابا یك طلحه و زبیری كه در آن موقع كسی آخر چندنفر دنبال امیرالمؤمنین رفتند؟ چند نفر ایستادند با امیرالمؤمنین بدن پیغمبر را غسل بدهند؟ ثقیفه آن موقع برای چه درست شد؟ حالا آقا از اهل علم بعد از هشتاد سال سن از علما می‌گوید كه ثقیفه از افتخارات اسلام است!! عالم شیعی جلوی تشتّت مسلمین را ثقیفه گرفت! به به، به به، چشممان روشن شد. بعد می‌گویند آقای طهرانی هی به این می‌گوید هی به آن می‌گوید!

 آن آقای دیگر بعد از نود سال می‌گوید چه كسی گفته كه عمر آمد و در قبال رسول خدا هنگام احتضار ایستاد؟ این احادیث جعلی است! حاشا به این كه خلیفه ثانی عمر بلند شود با اسلامی كه آورده بیاید بگوید كه إنّ الرّجل لیهجر می‌دانید إنّ الرّجل ترجمه آن به فارسی چیست یعنی مرتیكه!! حالا متوّجه شدید؟ مرتیكه هذیان می‌گوید! این ادب و ثقافت جناب خلیفه ثانی ما است مرتیكه این ترجمه صریح و درست إنّ الرّجل است: مرتیكه هذیان میگوید دارد می‌میرد هذیان می‌گوید! معلوم نیست كه چه می‌گوید؟! دارد می‌میرد درست؟! همه نقل كردند. اهل تسنّن هم نقل كردند. در همه كتابهایشان هم هست. آن وقت عالم شیعه ما درمی‌آید می‌گوید كه مگر می‌شود كسی مسلمان باشد و به رسول خدا این نسبت را بدهد؟! كتاب او هم هست بروید ببینید، مگر می‌شود؟! حالا معنای من مات و لم یعرف امام زمانه را فهمیدید؟ حالا فهمیدید! ببینید دارم مثال می‌زنم. آن آقای دیگر در آن خارج از این جاها، در ممالك عربی: چه كسی گفته كه خلیفه‌دوم آمده است و در خانه دختر پیغمبر را آتش زده؟ مگر می‌شود علی كه شوهر او است بنشیند و نگاه كند و زن او را این طور مورد هتك قرار بدهند؟! ای مردم اگر شما بودید این كار را می‌كردید؟!

 ماشاءاللَه، الحمداللَه نعمت فراوان است. یكی و دو تا نیستند یكی و دو تا نیستند، الحمداللَه. بیست و سه سال پیغمبر در میان مردم بود وضوی پیغمبر را برای تبرّك به صورتشان می‌گرفتند از همدیگر می‌رباییدند! جانماز پشت سر پیغمبر می‌انداختند كسی نیاید كه نماز ظهر را بیایند پشت سر پیغمبر بخوانند. همین كه سرش را زمین گذاشت دنبال چه كسی رفتند؟ دنبال علی؟ همانی كه می‌آمد آب وضوی پیغمبر را می‌ربود همان او، دنبال ثقیفه رفتند پس پیغمبر را چه كسی شناخت؟ هیچ كس! سه یا چهار تا سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار و آن محمّد بن ابی بكر كه امام رضا علیه‌السّلام در یك روایت‌

 می‌فرماید: محمّد بن ابی بكر جزو آن چهار نفری بود كه بعد از پیغمبر آمد و می‌گفت به من محمّد بن علی بگویید. خوش به حالش او شیعه بود، شیعه درست او بود. خیلی خب حالا بلند شویم بیایم به خودمان محك بزنیم! ما كجای كار هستیم؟ همین جشن نیمه شعبان تمام شد؟ آن را یهودی و نصرانی هم می‌آید درست می‌كند، كاری ندارد ریسه درست كردن و چراغ گذاشتن و اینها كاری ندارد. كه الحمدلله آن هم كم شده است!! سابق كجا؟ الآن كجا؟ مجلس درست كردن كه كاری ندارد! چراغانی كردن كه كاری ندارد! مدح امام زمان گفتن كه اشكال ندارد! این كه اشكال ندارد. مؤذن مریض شده بود در خانه افتاده بود. گشتند كسی را پیدا نكردند یك یهودی را آوردند آن هم رفته بود بالای مأذنه گفته بود به قول مسلمانها أشهد أن لا اله الا اللَه به قول مسلمانها أشهد أن محمّد رسول اللَه و علی ولی اللَه، ظاهر چیزی نیست همه بلد هستیم! در این جا چقدر عمق پیدا شده است؟ چقدر اگر عمق پیدا شود آیا در افكار ما تأثیر نمی‌گذارد؟ آیا در رفتار ما تأثیر نمی‌گذارد؟ حتماً باید امام زمان بیاید بگوید این كار را بكنید؟ هان؟! خیلی خب الآن فرض كنید امام زمان تشریف آورد آمد در این جا به جای من كه دارم این قدر سرتان را درد می‌آورم یك قدری حضرت تعارف كردیم چند دقیقه هم شما افاضه بفرمایید! حضرت چه می‌فرماید؟ چه می‌فرماید؟! می‌گوید هر جا دیدید روی دیوار چیزی نوشته عین گاو بروید به طرفش گوش بدهید هر كسی دیدید هر چه می‌گوید با هر قیافه‌ای سرتان را نود درجه پایین بیاندازید بیایید بگویید بله؟ هان؟! هر جا دیدید یك جمعیت دارد به آن جا می‌رود عین گوساله شما هم به طرف آن بروید؟ این را امام زمان می‌گوید؟! خب بود و نبودش چه فرق می‌كند؟ چرا ما نباید یكخرده عقل را به كار بیاندازیم؟ چرا؟ چرا نباید یكخرده بیشتر فكر كنیم؟ چرا نباید یكخرده بیشتر بفهمیم؟ چرا باید به جای عقل از احساس و تخیل و توهّم و چشممان استفاده كنیم؟ مگر مبانی در دست ما نیست؟ مگر مطالب برای ما گفته نشده است؟!! مگر ائمّه ما علیهم‌السّلام میزان حقّ وباطل را برای ما بیان نكردند؟ چند نفر از ما به همان روایت، به یك روایتی كه وقتی از یك مسلمان نماز دیدید نپذیرید، روزه دیدید نپذیرید، اقامه این مسائل را دیدید نپذیرید نگاه كنید ببینید دروغ می‌گوید یا راست می‌گوید؟ چند نفر ما به این یك روایت عمل كردیم اگر عمل می‌كردیم؟ اوضاع ما اینطور می‌شد؟ حالا سرمان را بیاندازیم پایین! حالا سرمان را بیاندازیم پایین. ا چرا نباید یك كاری بكنیم كه همیشه سرمان بالا باشد؟! چرا؟ چرا نباید كاری بكنیم كه نتوانیم پاسخ بدهیم؟ حالا ما عمل كردیم به آن چه را كه گفتند عمل كردیم؟ به آن چه را كه مبانی بزرگان بود و در طول سالیان سال در صحبتهایشان، در كتابهایشان آمدند و گفتند و حقائق را برای مردم بیان كردند كه آنها حق حیات بر گردن ما دارند. اگر آنها نبودند، كتابهایشان نبود، اگر آنها نبودند معلوم نبود ما الان امروز این جا بودیم؟ چه می‌كردیم؟ ما هم مثل بله حزب باد نشنیدید.

 امروز این، فردا آن، خیلی زود حرفمان را عوض می‌كنیم بله نه، نه بله. خیلی راحت عوض می‌كنیم مشكلی هم نداریم ولی آیا این انسانیت این است؟! این مقام خلیفه‌الهی كه خدا به آن ملائكه افتخار می‌كند این است؟ فهم امروز ما این است؟ ما خلیفه اللَه شدیم. فاذا سوّیته ونفخت فیه من روحی فقعوا سجده بر این آدم سجده كنید همین آدم كه تا می‌بیند كه فلانی گفته درست است برای این سجده كنید! ای جبرئیل بیا بر این سجده كن این آدم!! اگر خدا بگوید برای این آدم من در آن خدا شك می‌كنم مثل این كه او كم دارد! باید برویم یك خدای دیگر را سجده كنیم آن خدایی كه ملائكه گفته بیا بر این آدم سجده كن مثل این كه یكخرده آن هم احتیاج به دستكاری دارد! این مقام خلیفه الهی شد؟ یا نه مقام خلیفه الهی یعنی مقام شناخت ولایت. حالا چند تا از ما ولی را شناختیم؟ چند نفر از ما امام زمانمان را شناختیم؟ چند نفر؟ بشناسیم می‌شویم مسجود ملائكه، مسجود ملائكه پس كیست؟ مرحوم آیت اللَه قاضی این مسجود ملائكه می‌شود حضرت سیدهاشم حدّاد مسجود ملائكه می‌شود. حضرت علّامه طهرانی، حضرت علّامه طباطبایی، حضرت سیدمهدی بحرالعلوم اینها مسجود ملائكه می‌شوند. امّا منی كه می‌گویم عمر این حرف را كی ممكن است بزند؟ آن وقت من مسجود ملائكه هستم؟ هان؟!! آن وقت من می‌شوم مسجود ملائكه! ممكن است مسجود كسان دیگر بشویم!

 در این جا روایتی از امام عسگری علیه‌السّلام است (عرض كردم من صبح همین طور مردّد بودم كه بیایم یا نیایم ولی مثل این كه قرار شد بیاییم) كه این روایت وظیفه عالم و وظیفه متعلّم را بیان می‌كند و حجّت را تمام می‌كند. عالم كیست؟ باید دنبال كدام عالم رفت و متعلم چه باید بكند وظیفه متعلّم چیست؟ آیا ما متعلّم هستیم، دنبال علم هستیم یا نه دنبال خیال و توهّم هستیم؟ اگر دنبال خیال و توهّم باشیم امام زمان كه سهل است رسول خدا هم بیاید نتیجه نخواهد داد كه نداد. رفتند ثقیفه درست كردند دیدید نتیجه نداد. بله بازار گرم و بیا و برو و در مقابل ولایت آمدند ولی درست كردند. اسم امام هم روی آن گذاشتند. اسم امیرالمؤمنین را هم روی آن گذاشتند، نگذاشتند؟ امیرالمؤمنینش كردند، امامش كردند. خلیفه رسول اللَه كردند. سید الشیوخ اهل الجنّه كردند. همه كار كردند!! بحمداللَه خب نعمت هم فراوان است وعّاظ، جعّال، وضّاع، كارخانه روایت سازی و حدیث سازی از پیغمبر درست شده بود كه چاپخانه‌های ما به گرد آن نمی‌رسند! هی درست می‌شد. این می‌آمد آن روایت از رسول خدا دیدم كه اگر جبرائیل بر من نازل شده بود. بر ابوبكر نازل می‌شد از این بساط عجب جبرائیلی!! بابا اقّلًا به یكی دیگر می‌بردی.

 من در مسجد الحرام نشستم آن طلبه دانشگاه مدینه پیش من می‌آید می‌نشیند می‌گوید كه شما معتقد هستید بر این كه جبرائیل خیانت كرده؟ گفتم باباجان دیگر عمر این حرفها گذشته تو دیگر چرا؟ گفتم‌

 آخر خجالت بكش همین طوری به او گفتم خجالت بكش بابا الآن دیگر بیا یك چیزهای دیگر بگو! این حرف هزار تا ابن تیمیه و فلان و این چیزها تمام شد! تو دیگر چرا در زمان این مسائل و فضاهای این علمی جدید و نمی‌دانم قرآن شما با قرآن ما فرق می‌كند. گفتم بابا من بلیط طیاره تو را می‌دهم بلندشو بیا برو در خانه من ببین در هر اتاقی شش تا قرآن فهد است. بیا، بلندشو بیا دیگر! گفتم بلندشو بیا! چیست هی نشستید از این حرفها می‌زنید. تمامش كنید. همین اوصاف است. مسئله ما همین است. بیا بنشین روایت جعل كن. برای چه آقاجان؟ برای چه دو روز دنیا دو روزه دنیا نظام ما سرپا بماند!! می‌آییم روایت درست می‌كنیم. حدیث درست می‌كنیم. چیزهای دیگر درست می‌كنیم. هان؟!! چرا دنبال شناخت ولیمان امام زمانمان نمی‌آییم نه این شناخت كه حضرت چه وقت ظهور می‌كند نه بابا اینها همه دروغ درآمد! دیدید دیگر هزار و چهارصد و سی و دو هستیم یكی هم درست نشد! تمام این حرفها كه تابحال می‌زدند و می‌شنیدند كه این آن است و این این است همه دروغ درآمد! چرا نمی‌آییم یك قدری بیشتر به خودمان فكر كنیم؟ چرا نمی‌آییم حالا كه فهمیدیم در این بازار آشفته مطاعی برای عرضه نیست نیامدیم و ببینیم مطاع اولیا و بزرگان و عرفا چیست؟! چرا نمی‌خواهیم بیاییم برگردیم؟! دو صفحه بیاییم از كتابهای آنها حالا بخوانیم، دو صفحه!! حالا كه فهمیدیم دیگران نمی‌توانند اسوه قرار بگیرند، چرا نمی‌آییم اسوه را عوض كنیم؟ چرا همیشه به دنبال پنهان‌كاری و كتمان هستیم؟ بس است دیگر!! چرا به جای اصلاح می‌خواهیم ظاهر را تمویه‌[[1]](#footnote-1) كنیم و توجیه كنیم. بالاخره یك روزی از این مطالب سؤال می‌شود.

 بنده وقتی كه در جلد دوّم اسرار یا كتاب دیگر نمی‌دانم داستان مرحوم آقا با علّامه طباطبایی و مرحوم آقای مطهّری رضوان اللَه علیهم را نوشتم كه وقتی كه ایشان فرمودند ما در مشهد هستیم دیگر نمی‌توانیم به زیارت حاجی سبزواری به سبزوار برویم. كسی امام رضا را كه در این جا است نباید رها كند و فكرش را به غیر بدهد و وقتی كه شما به سمت امام رضا می‌آیید نباید در بین راه به زیارت عرفا و اولیای الهی كه در بین راه هستند، حاجی سبزواری از اولیاء الهی در سبزوار است. بایزید بسطامی، از اولیاء الهی شاگرد امام صادق علیه‌السّلام به همراه فرزندشان سیدمحمد فرزند امام صادق در بسطام است. شیخ ابوالحسن خرقانی بالاتر از آن است، در شاهرود شیخ فریدالدین عطّار نیشابوری یكی از بزرگترین عرفا و اولیای الهی است. اشعاری كه راجع به امیرالمؤمنین دارد كه مشخص است. ولی همه اینها به جای خود، امام رضا اصل است. امام رضا همه چیز است. امام رضا مقصد و ملجأ و مأوا و مطرح نظر است و اینها هر چه دارند از سفره امام رضا دارند. قطره‌ای هستند از اقیانوس ولایت حضرت، كسی اقیانوس را

 رها می‌كند و به قطره و شمع می‌چسبد؟ این مكتب تشیع می‌شود درست؟ وقتی كه من این مطلب را گفتم این سخن برای بعضی‌ها گران آمد. گفتند آقا چرا شما اسم می‌آورید گفتم آقاجان من وظیفه دارم آن چه را كه احساس می‌كنم نسبت به مبانی تشیع بگویم، اگر نگویم چه كسی می‌گوید؟! یكی دیگر بگوید من دهانم را می‌بندم می‌بندم تا آخر عمرم حرف نمی‌زنم. ببینید می‌زنم یا نمی‌زنم. آن چه كه ما داریم می‌شنویم خلاف است! چه كسی باید در این جا بیاید و مبنای تشیع و مبنای ولایت را مطرح كند؟ هر كسی را نگاه می‌كنی یا از این طرف می‌زند یا از آن طرف می‌زند یا آن جهت یا آن مصلحت!!

 من نمی‌توانم ساكت بنشینیم و ببینم یك نفر در كتابش می‌گوید ابوحنیفه از مفاخر اسلام است و چیزی نگویم. نمی‌شود باید گفت كه این مطلب غلط است هر كه می‌خواهد باشد، باشد!! هر كه می‌خواهد باشد باشد! چرا این حرفها در كلمات علّامه طباطبایی نبوده است؟ چرا این عباراتی كه مخصوص ائمّه علیهم‌السّلام است در كلماتی مثل كلمات مرحوم قاضی، مرحوم علّامه طهرانی والد رضوان اللَه علیهما نیست. چرا؟ چون اینها ولی را شناختند. اینها امام را شناختند. اینها به آن مرتبه رسیدند. كلماتشان هم فرق می‌كند. عباراتشان هم فرق می‌كند. آن چه را كه مربوط به امام علیه‌السّلام است راجع به دیگری به كار نمی‌برند. حریم را حفظ می‌كنند. حریم ولایت و تشیع و امامت باید محفوظ باشد و الّا ما در روز قیامت در قبال امام زمان علیه‌السّلام باید جواب بدهیم، شوخی ندارد. قضیه شوخی ندارد!!

 حجّاج بن یوسف اسم خودش را امیرالمؤمنین گذاشته بود و می‌كشت و شیعیان را روی جرز دیوار می‌گذاشت و می‌كشت و اسمش هم امیرالمؤمنین بود. بله، بله!! امیرالمؤمنین امام امیرالمؤمنین جناب یزید بن معاویه اسمش را گذاشته بود امیرالمؤمنین و فرزند رسول خدا را سربرید! به راحتی!! خیلی راحت!! امیرالمؤمنین دیگر،

 پس بنابراین معنای روایت روشن شد جاهلیت یعنی چه؟ عدم ولایت و عدم شناخت. نه این كه مربوط به ١٤٠٠ سال پیش یك وقتی اشتباه نكنید! ١٤٠٠ سال پیش مربوط به خودش به ماچه ربطی دارد. گذشته چون یا باید بگوییم این روایت مال الان است یا مال آن موقع اگر مال آن موقع است چه به درد ما می‌خورد. دیگر گذشته یك وقتی روایت را برای ما می‌گویند كسی كه ولی‌را نشناسد ولی‌كیست؟ امام عصر عج اللَه فرجه الشرّیف تمام. كسی كه او را نشناسد به مرگ جاهلیت است. حالا می‌خواهد در زمان پیغمبر باشد پیغمبر از دنیا بروند دنبال بقیه و ثقیفه برود، در جاهلیت است. می‌خواهد در زمان امام مجتبی باشد و دنبال معاویه برود و به لشگر معاویه با چند درهم و دینار فریفته شود در جاهلیت است. می‌خواهد در زمان سیدالشهّدا باشد به گندم ری فریفته شود در جاهلیت است. می‌خواهد در زمان امام سجّاد، امام باقر، همین طور می‌خواهد در زمان امام زمان باشد و خدمت اولیای الهی را دهها سال در

 تهران و مشهد و اینها درك كرده و بعد از ارتحال او تمام آن مبانی را كنار گذاشته او هم در جاهلیت است و نتایجش را هم ما می‌بینیم او هم در جاهلیت است. هیچ تفاوت ندارد.

 ما كه از پیغمبر بالاتر نیستیم، بالاتر هستیم؟!! نعوذ باللَه. پیغمبر و رسول خدا گفتم ٢٣ سال بود دیگر چه شد؟ چه شد؟ ثقیفه تعطیل شد نخیر ثقیفه تازه آباد شد. چون شیطان هست با رفتن پیغمبر هم كه شیطان دفن نشد تازه شیطان سربلند كرد. به به مانع از جلو تازه برداشته شد. با رفتن اولیاء الهی تازه مانع از جلوی شیطان برداشته می‌شود. به به خیلی خوب تا به حال حتّی همین ظاهر جلوی بعضی مسائل را می‌گیرد آن ظاهر هم دیگر رفت. رفت به دل خاك دیگر. علی را هم كه كسی نمی‌شناسد بیاییم و جولان بدهیم و دادند دیگر جولان هم دادند. الآن هم همین است. مسئله همین است لذا وظیفه عالم چیست؟ به رفقا هم عرض می‌كنم به خودم به دوستان: وظیفه عالم این است كه آن چه كه مربوط به ولایت امام عصر ارواحنا فداه است باید بیاییم بگوییم. اوّل بفهمیم. بعد بیاییم به مردم بگوییم نگوییم از این حرفهایی كه می‌زنیم چند نفر استفاده می‌كنند به ما چه مربوط است؟! شاید یك نفر مستعد باشد همان كافی است! پیغمبر از مكّه تا طائف رفت یك نفر را هدایت كرد. كافی بود. كافی بود. كافی بود!

 وظیفه ما آن است كه بیاییم و آن ولی حقیقی و امام واقعی و حجّت الهی را برای مردم تبیین كنیم یعنی بگوییم پدرش كیست؟ خب آن كه همه می‌دانند كیست. مادرش را همه می‌شناسند! نه آن چه را كه مورد نظر او است و آن مبانی و امور راهبردی و راهكاری او كه باید در زندگی و در ارتباطات اجتماعی خودمان و ارتباطات شخصی عملی كنیم آن را بیاییم بگوییم. مثل گوسفند سرمان را پایین نیاندازیم بگوییم به ما مربوط نیست! بگوییم خودش می‌آید درست می‌كند. نه آقاجان عین گوسفند سرت را می‌برند. اگر سرت را پایین بیاندازی!! این حرفها نیست. باید مبانی امام علیه‌السّلام را گفت. اگر امام علیه‌السّلام در این جا بود چه می‌كرد؟ همان كاری می‌كرد كه ما الآن داریم می‌كنیم؟ هان؟! در این مسئله اجتماعی اگر امام بود چه می‌كرد؟ نه دیگر، كلاهمان را قاضی كنیم. بالاخره وجدان كه الحمداللَه داریم این را كه خدا از ما نگرفته! سرمان را نیاندازیم ولش كنیم برویم! نه بیاندازیم می‌شویم همانی كه ثقیفه رفتند بی بروبرگرد. خیال نكنید ثقیفه مال آن موقع بوده، نه آقاجان! الآن ثقیفه بنی‌ساعده به پهنای كره زمین وجود دارد. در همین جا ثقیفه بنی‌ساعده وجود دارد. در بیرون در كوچه وجود دارد. در بیرون در خیابان وجود دارد. در آن مسجد وجود دارد. در آن حسینیه همه جا ثقیفه بنی‌ساعده وجود دارد و همه جا خانه علی و فاطمه هم وجود دارد. باید ببینی خودت الآن در كجا نشستی! این جا كه نشستی و تكیه زدی ثقیفه بنی ساعده است یا خانه‌علی و فاطمه است؟!! همه چیز را دیگر گفتم! توضیح مسئله را یك قدری می‌خواستم بدهم.

 ولی حیفم می‌آید این روایت امام عسگری علیه‌السّلام همین امروز صبح داشتم می‌آمدم گفتم بیایم این را برای رفقا بخوانم با این كه خودم این را گفتم ولی گفتم این كتاب را بردارم كه حتّی در یك كلمه هم اشتباه نكنم عین روایت را بگویم. این روایت، روایت بنده نیست. روایت امام معصوم است. امام عسگری علیه‌السّلام، خودمان را باید با این روایت تطبیق بدهیم ببینیم كدام طرف هستیم یا این طرف یا آن طرف. ما كه در امروز در این جا جمع شدیم نه این است كه صرفاً بیاییم و برای امام زمان علیه‌السّلام جشن بگیریم وچه كنیم و فرض كنید كه همین دوستان بیایند و لباس را تغییر بدهند. این لباس را باید مقدّمه قرار بدهیم برای رسیدن به آن ولایت و رسیدن به آن معرفت. شریح قاضی با همین عمامه فتوای قتل پسر پیغمبر داد!! این لباس برای او چه كرد؟ این لباس او را به جهنّم برد! عمر سعد پیشنماز مسجد كوفه با همین عمامه و عبابه شمر دستور داد كه برو كار حسین را راحت كن، تمام كن. با همین، عمامه را هم روز عاشورا از سرش برنداشته بود. ببینند معمّم است فردا هم بلند شد برای همه نماز میت خواند!! آن وقت بقیه را همین طور رها كرد. جنازه‌های خودشان را دفن كردند، بقیه را در بیایان ول كردند پسر پیغمبر و اصحاب را رها كردند!! اینها كیستند؟ یعنی به اینجا آدم می‌رسد شوخی ندارد!! به این جا می‌رسد اینها مسلمان بودند اینها هم نماز می‌خواندند. اینها هم أشهد أن لا اله الا اللَه می‌گفتند. اینها پشت به قبله نماز نمی‌خواندند! ولی چه قضیه می‌شود؟ به این جا می‌رسد كه می‌آیند می‌كشند، مردم را می‌كشند آقا می‌آید پسر پیغمبر را می‌كشد و بعد هم دلیل می‌آوریم نه آقا پسر پیغمبر بر علیه امنیت زمان یزید قیام كرده و مسلمانها را به تفرقه واداشته و بایستی كه محكوم به اعدام شود. الحمدلله قاضی هم هست. آخوند هم هست. نمی‌دانم همه چیز این طرف هست. بسیار خب آن مردمی‌كه می‌روند ثقیفه بنی‌ساعده تشكیل می‌دهند. سی هزار هم راه می‌افتند عین گلّه بز راه می‌افتند و می‌آیند برویم خارجی را دفن كنیم و امنیت را به مملكت اسلام برگردانیم، برگردانیم و بلند می‌شوند می‌آیند و از شیرخوار شش ماهه هم نمی‌گذرند!! از شیرخوار شش ماهه نمی‌گذرند!! می‌شویم ما هم هستیم. واللَه العلی العظیم ما همین هستیم! باللَه العلی العظیم ما همین هستیم! مگر این كه خدا دستمان را بگیرد

 لذا بزرگان می‌گفتند آقاجان تاریخ عاشورا را فقط نگاه نكنید گریه كنید! تاریخ را بخوانید! از عاشورا خودتان عبرت بگیرید، سرمشق قرار بدهید. دستورالعمل قرار بدهید. عاشورا را سرمشق قرار بدهید نه این كه بنشیند ه ه گریه كنید! نه آقا آن فایده ندارد! آن نتیجه ندارد. گوشواره از گوش دختر پیغمبر می‌كشد و خون می‌آورد و به حال غش به زمین می‌اندازد و بعد هم گریه می‌كند، من نكنم یكی دیگر می‌كند. این، این است. گریه هم می‌كند. یعنی آدم به این جا می‌رسد كه از دختر پنج ساله گوشواره را می‌كند و گریه هم می‌كند كه بچّه افتاده روی زمین و دردش آمده و چه آمده و اگر من نكنم یكی دیگر

 می‌آید می‌كند!! این آن وقت شب بلند می‌شود چه؟ می‌رود نماز مغرب و عشا می‌خواند! همین آقا همین آقا كه گوشواره كنده!! شب بلند می‌شود می‌رود نماز مغرب و عشا می‌خواند نمازی كه جدّ همین آورده، جدّاین آورده نمازی كه پدر این آورده بلند می‌شود می‌آید این كار را انجام می‌دهد!

 ما نباید به این جا برسیم. ما از الآن باید به فكر باشیم. اگر از الآن به فكر بودیم آن وقت خدا ما را برای مراتب دیگر آماده می‌كند ولی اگر نه به یك جا رسیدیم گفتیم این عیب ندارد خدا می‌گوید خب حالا كه می‌گویی عیب ندارد جای دیگر هم می‌گویم عیب ندارد! مورد سوّم هم عیب ندارد، عیب ندارد عیب ندارد بعد تیر را برمی‌داری در گلوی پسر شش ماهه امام حسین هم می‌زنی، می‌زنی آقا! می‌زنی دیدی زدند دیگر زدند آقا می‌زنند دیگر!! عاشورا مگر نبود؟ غیر عاشورا و با استدلال شرعی، با استدلال شرعی.

 امام عسگری علیه‌السّلام در این روایتی كه مفصّل است (البتّه بنده در جلد اوّل اسرار آوردم مرحوم آقا در امام شناسی آوردند بنده از همان جا آمدم در جلد اوّل نقل كردم) حضرت بعد از این كه می‌فرمایند خصوصیات عالم را كه كیست. می‌فرمایند: قیل لأمیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفته شد من خیر خلق اللَه بعد ائمّه الهدی و مصابیح الدّجی؟ قال العلماء إذا صلحوا: امام عسگری علیه‌السّلام می‌فرمایند به امیرالمؤمنین گفته شد بهترین خلق خدا كه بعد از ائمّه كه شما هستید (شما چهارده معصوم) خلق اوّل و آخر در آن قمه و در رأسش كیست؟ چهارده معصوم كه واسطه فیض است. بعد از ائمّه را كنار بگذاریم بهترین خلق خدا كیست؟

 امیرالمؤمنین علیه‌السّلام فرمودند: كه علمای صالح صاد نه طالح بین صالح و بین طالح فقط یك دسته است. آن دسته را بگذارید روی چیز می‌شود بهشت و جهنّم. صاد الف، لام حا صالح. خیلی خب حالا این صالح كیست؟ بعد البتّه من می‌آیم پایین تر و یك حذف می‌كنم قیل بعد به حضرت گفته شد فمن شرار خلق اللَه بعد ابلیس و فرعون و نمرود بعد المتسمین بأسمائكم: بدن ما این جاها باید بلر زد و متلقبین بألقابكم و الآخذین لأمكنتكم و المتعمّرین فی ممالكم بدترین خلق خدا در روی زمین بعد از ابلیس و بعد از فرعون و نمرود بعد از آن كسانی كه اسم شما را روی خودشان گذاشتند و لقبی كه اختصاص به شما دارد خود را به آن لقب متلقّب كردند و آن كسانی كه جای شما را گرفتند!

 معاویه آمده چكار می‌كند؟ جای علی را گرفته دیگر تو چه كسی هستی؟ آقاجان برو كنار. نه! معاویه چه می‌گوید؟ می‌گوید اگر من نباشم، اگر من نباشم زمین در شام اهلش را فرو می‌برد. خب حالا نباش ببین فرو می‌برد یا نه؟ حالا نباش! امتحان كن ببین زمین اهلش را فرو می‌برد یا نه یا می‌بینی نه بابا تازه درختها سبز می‌شود! وجود نامبارك تو خیر و بركت را برده! آخر ما خیلی چیزها خیال می‌كنیم! خیال‌

 می‌كنیم تمام آسمان و زمین و ملائكه و اینها همه به وجود مبارك بنده (بنده خودم راعرض می‌كنم) همه به وجود بنده مربوط است. اگر یك سر سوزنی بر این بدن مبارك من خدشه وارد شود اصلًا افلاك به هم می‌ریزد، نه آقاجان. از این خبرها نیست. خیلی هم غصّه نخوریم چند روزی بیشتر از عمرمان باقی نمانده است. خیلی غصّه نخوریم. نباید خیلی به فكر بله خودمان باشیم و اینها!! بیشتر باید به فكر آن طرف باشیم.

 آن كسانی كه آمدند به جای شما نشستند و آن كسانی كه در ممالك شما به رتق و فتق مشغولند و شما را كنار زدند، كیست؟

 حضرت می‌فرماید بدترین خلق خدا بعد از فرعون و نمرود العلماء إذا فسدوا علمایی كه فاسد باشند. حالا علمای فاسد چه كسانی هستند؟ خود امام عسگری می‌آید اینها را برای ما توضیح می‌دهد از خودمان نباید اضافه كنیم: هم المظهرون للأباطیل آنهایی كه می‌آیند به جای حق باطل را برای مردم حق جلوه می‌دهند. باطل است حق جلوه می‌دهد! نمی‌آید به مردم بگوید من دارم به تو باطل می‌گویم اگر بگوید كسی گوش نمی‌دهد پس می‌آید به مردم می‌گوید این حقّ است. مردم باید این امروز این كار را بكنید. مردم وظیفه شرعیه شما امروز این است. مردم تكلیف شما این است، مردم این است!! خودش هم می‌داند چه خبر است! از كجا؟! فردا كه یك جور دیگر می‌شود همین آقا آمد چه؟ یك جور دیگر ا ا چه شد آقا؟ (قربان بروم خدا را یك بام و دو هوا را!) مظهرون للأباطیل اباطیل را اظهار می‌كنند، این معنایش این است كه اباطیل را به عنوان حق اظهار می‌كنند نه به عنوان باطل به عنوان باطل كه اظهار كنند كسی توجّه نمی‌كند. الكاتمون للحقائق، حقائق را می‌فهمند و به مردم نمی‌گویند. می‌فهمند در پس پرده چه خبر است و نمی‌گویند! مصلحت این است! مصلحت این است. من نمی‌دانم این مصلحت چه وقت تمام می‌شود؟ این مصلحت چطور مصلحتی است كه بنده نمی‌فهمم؟ آقا نمی‌فهمد! آقا نمی‌فهمد! فقط این مصلحت را یك نفر می‌فهمد! من این مصلحت را نمی‌فهمم.

 ابوبكر در یك نامه‌ای به پدرش می‌نویسد: مصلحت مسلمین اقتضا می‌كرد كه من را انتخاب كنند. چون سنّ من بیشتر است مرا به جای علی بگذارند. من كه سنّم از تو بالاتر است! من كه بابای تو هستم چرا من را نگذاشتید! بابای او، او را قبول نداشت. می‌گفت اگر به سن است من كه از تو بزرگترم!! مصلحت مسلمین!! حالا الآن هم فلان آقا می‌آید می‌گوید كه مصلحت اقتضا كرد كه سقیفه بنی‌ساعده درست شود!! بنده نوشته آن را دارم! مصلحت اقتضا می‌كند، مصلحت است دیگر. شیعه هم هستیم. شیعه هستیم، معمّم هستیم. ریش قشنگ شانه كرده خوب و بعد هم مصلحت اقتضا كرده كه مردم سقیفه درست كنند!! این هم یك قسم.

 الكاتمون للحقائق و فیهم قال اللَه عزوجل خدا در حقّ اینها گفته است اولئك یلعنهم اللَه و یلعنهم الاعنون: [امام عسگری از قول امیرالمؤمنین می‌فرمایند این كلام، كلام امیرالمؤمنین است. ناقل امام عسگری است این هم سند! سندش هم كه دیگر انشاءاللَه ضعیف نیست. سند امام عسگری است. آخر ما هر چه هست اشكال می‌كنیم می‌گوییم آقا در نهج البلاغه خطبات توحیدی است. می‌گویند نه آقا نهج البلاغه كه سند ندارد. خیلی راحت. آقا در عیون اخبارالرّضا این مسائل توحیدی است! آن سندش بعضی مشخّص است وقتی كه هیچ نفهمیم ما این مطلب را نمی‌دانیم. علمش را به آنها واگذار می‌كنیم خب بابا از اوّل بگو خیال خودت را راحت كن، چرا این قدر می‌پیچانی! بگو نمیدانم، نمی‌فهمم! خب می‌دانیم نمی‌فهمی! بگو نمی‌فهم زور زدن ندارد] اینها آن كسانی هستند كه خدا اینها را لعنت می‌كند و ملائكه هم این علما را لعنت می‌كنند، ملائكه هم لعنت می‌كنند و جنّ و انس هم لعنت می‌كنند. درست؟!! این مقابلش می‌شود چه؟ علمای صالح. علمای فاسق آنهایی هستند كه اباطیل را باطل را حق جلوه میدهند. دروغ را راست جلوه می‌دهند. طرف دروغ گفته می‌گوید راست گفته! راست گفته، می‌گوید دروغ گفته. دیگر چه می‌كنند؟ حقائق را كتمان می‌كنند. نمی‌آیند حقایق را به مردم بگویند. نمی‌آیند ذهن مردم را روشن كنند نمی‌آیند آنها را به وظیفه واقعی‌شان و وظیفه شرعی شان آشنا كنند. نه این را بگوییم، آن را نگوییم، این صلاح است، آن صلاح نیست. آن چیست؟ آقای طهرانی در حرفهایش خیلی نسبت به علما حرف می‌زند و موجب ناراحتی علما شده كدام عالم؟ كدام عالم؟ بنده نسبت به علما حرف می‌زنم. جنابعالی و امثال جنابعالی كه می‌بینید این وقاحت و بیشرمی‌بعضی را نسبت به اولیاء الهی، چرا ساكت شدید؟ چرا حرف نمی‌زنید؟

 آنهایی كه در كتابشان اولیای الهی و فقهایی را كه بزرگان از مراجع، آنها را از افتخارات عالم اسلام شمردند. مرحوم والد، آنهایی كه در كتابشان پدر ما را كذّاب معرّفی كردند، یك نفر از این علما آمد جواب بدهد؟ یك نفر آمد به اینها اعتراض كند كه این مزخرفات چیست كه دارید می‌گویید؟ آقای طهرانی به این و آن حرف می‌زند! چرا؟ چرا نمی‌گویند؟! مصلحت نیست ولی عیب ندارد یك روزی هم می‌آید و دارد می‌آید و دارد می‌آید و روزنه‌ها باز شده! عقلها كم كم به كار می‌افتد. افراد دارند كم كم متوجّه می‌شوند. من به ظاهر افراد كاری ندارم نه طرف نماز نمی‌خواند نخواند من به نماز او كاری ندارم. من به روسری سر نكردن او كاری ندارم. من به من به این دل و مغز او كار دارم. این دارد باز می‌شود و این است قضیه. مغزها دارد به راه می‌افتد و به كار می‌افتد. آن زمانی كه هر كسی هرچه می‌گفت و هیچ كس نباید صحبت كند تمام شد، تمام شد. در دنیا را می‌بینید چه اتفّاقاتی می‌افتد؟ یكی را بگوییم، یكی را نگوییم به گفتن و نگفتن ما كار عوض نمی‌شود. دارد این سیر تكوینی تربیتی كار

 خودش را انجام می‌دهد و من پشت سر این مطالب دست غیبی پروردگار را می‌بینم كه انشاءاللَه به زودی زود مقدّمات ظهور حضرت بقیه اللَه را خدا دارد آماده می‌كند با سینه زدن‌ها آماده نمی‌شود نه آقاجان با اینها نیست، نخیر. عقل دارد راه می‌افتد، مغز دارد كار می‌افتد. تخیلات دارد از بین می‌رود. توهمّات دارد از بین می‌رود. قداستهای نامیمون و موضوعه آنها شكسته می‌شود. بالاخره مردم باید یك روزی بفهمند دیگر چه خبر است؟ یك روزی كم كم باید قضایا درست شود، روشن شود!! دسیسه‌های اجانب باید مشخصّ شود. فتنه‌های شیاطین باید برای مردم روشن شود. از همه طرف و از همه اشخاص، از همه گروه تفاوتی نمی‌كند! حق، حق است. حق باید خودش را نشان بدهد. دو روز منِ متلبّس بنابر تعبیر امام عسگری دو روز من بتوانم كتمان حقائق كنم، روز سوّم بخواهم یا نخواهم جریانی پیش می‌آید بدون خواسته‌من حقیقت روشن می‌شود. ما باید بدانیم (متوجّه این قضیه باشید) ما باید بدانیم جریان امور و اداره و تدبیر عالم دست ما نیست. نگویید این حرف را كی زدم! باید خود را با حقایق (اگر هم تا الآن نكردیم) باید وفق بدهیم. باید برگردیم راه اشتباه را باید برگردیم. توبه كنیم. خدا انشاءاللَه قبول می‌كند. خدا در توبه را باز گذاشته است. باید با مردم صادق باشیم. باید با مردم صاف باشیم. باید دروغ نگوییم، باید حقائق را بگوییم. باید با وجدان مردم صحبت كنیم. باید با عقل سلیم مردم تخاطب داشته باشیم. بخواهیم نخواهیم مجبور خواهیم بود روزی به این مسئله سر بسپریم پس چه بهتر كه از الآن شروع كنیم. از الآن خودمان را در این بستر حقیقت‌یابی و رسیدن به حقیقت قرار بدهیم كه آن روز دیگر كار از كار گذشته است.

 این علمایی كه در این طرف طالح و این علمایی كه در این طرف صالح! پس چه علمایی را امیرالمؤمنین می‌فرماید صالحند؟ علمایی كه كتمان حقایق نكنند علمایی كه باطل را حق جلوه ندهند. علمایی كه القاب و اسماء ائمّه را به خود نبندند. من عالمم. خیلی خب عالم. طلبه‌ام، حجه الاسلام خیلی خب حالا هر چه چرا دیگر اسم امام را به خود ببندیم؟! چرا؟! مگر اسم قحط است؟ مگر لقب قحط است؟ لقب اینهمه هست. چیزی هم كم نمی‌شود. حریم امام علیه‌السّلام باید حفظ شود این حریم توسط چه كسی باید حفظ شود؟ امام لقبی است كه اختصاص به معصومین داردو باید در قبال مبانی تشیع بایستیم و از هیچ چیز نباید هراس داشته باشیم. خارج شدن از مرز و حریم تشیع جرم بزرگی است كه خدای نكرده ما را مشمول غضب و إبعاد صاحب ولایت قرار می‌دهد. (روزی چند خانم در حرم امام رضا علیه‌السّلام در مزار علّامه طهرانی از من پرسیدند علّامه امام هستند، به ایشان گفتم نخیر امام فقط دوازده امام هستند و بس.

 مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی كه ما كتاب امام شناسی را نوشتیم جلد هجدهم را یك آقایی می‌شناسید

 بالاخره رفقا دیگر خواندند می‌دانند كیست اسم نمی‌برم منظور مشخص است ایشان برای ما یك نامه نوشت كه چرا شما اسم امام را می‌گویید نه فلان و این حرفها از این یك مشت شعار و من نامه را خوانده بودم. خیلی باعث تأسّف خیلی؛ همین دیگر همین دیگر همین همین كه تا حالا عرض كردم!! اگر یك روزی مسائل آن طوری كه باید و شاید است فاش شود آن موقع اینها چه جواب می‌دهند؟!

 مرحوم آقا می‌فرمودند ایشان آمد منزل در من آن روز در منزل بودم دیدم ایشان آمدند، در را برای او باز كردم آمد منتهی خودم در اتاق ننشستم به كارهایم پرداختم؟! یك ساعت با مرحوم آقا صحبت می‌كرد كه چه اشكال دارد كه به مرحوم آقای خمینی امام بگوییم؟! خب مرحوم آقای خمینی مردی بود عالم بود؛ فاضل بود، فقیه بود، اینها همه به جای خود محفوظ امّا امام لقبی است كه اختصاص به ائمّه دارد. ایشان می‌فرمودند من او را ملزم كردم و هیچ جواب دیگر نتوانست به من بدهد كه گفتن امام برای دوازده معصوم است. فردا روز جمعه بود ایشان آن موقع، آن زمان به نمازجمعه می‌رفتند و دیگر كسالت پیدا كردند و نتوانستند بروند كسالت قلب پیدا كردند، نتوانستند. من در آن روز مریض بودم و از منزل اصلًا نمی‌توانستم بیرون بیایم. لذا مرحوم آقا با من نرفتند گفتند كه تو نمی‌توانی با افراد دیگر و دوستان كه آمده بودند برای نماز جمعه رفتند. آن موقع نمازجمعه در همین صحن قدس بود. سخنران قبل از نمازجمعه همین آقا بود، همین فرد همین كه دیروز نزد مرحوم آقا بود. ایشان گفتند من پای صحبتش دیدم بارها گفت امام، امام، امام یعنی چه؟! یعنی چه؟ تو كه دیروز نتوانستی جواب بدهی! بنده كه صدای شما را می‌شنیدم؛ گرچه در آن اتاق بودم صدای شما را می‌شنیدم! خود ایشان گفتند كه ایشان مفهم شد. مفهم یعنی هیچ جای صحبت نبود.

 عزیز من، حدّاقل آیا اقتضا نمی‌كرد كه تو یك احتیاط كنی؟ احتیاط! این همه ما راجع به احتیاط، توقّف، شبهه اینها در كتبمان، درسهایمان، اینها خواندیم آیا بعد از این صحبت حداقل احتیاط، آقا وحی نیامده كه بگویی، احتیاط می‌كردی ما احتیاط هم نمی‌كنیم. یعنی چه؟ یعنی همین هستیم. یعنی دنبال تخیلاتّمان هستیم. دنبال توهمّاتمان هستیم و در میته جاهلیت هستیم و می‌میریم. معنایش این است و همین طور هم هست.

 پس یكی این كه كتمان حقایق نباید بكنیم؛ دوّم باطل را حق جلوه ندهیم و حق را باطل. این مربوط به علما ولی شما چه؟ شما هم یك تكلیف دارید خیال نكنید امام عسگری شما را ول نكرده گریبان شما را هم گرفته است، هم گریبان ما را محكم گرفته است و هم گریبان شما را! چطور؟!

 حالا این را بشنوید لاجرم أنّ من علم اللَه من قلبه من هؤلاء القوم أنّه لایرید الّا صیانه دینه و تعظیم ولیه لم یتركه فی ید هذا المتلبّس الكافر: لاجرم، این است و جز این نیست (این جا در ترجمه نوشته است‌

 بدیهی بدیهی معنای لاجرم نیست) لاجرم یعنی قطعاً همین است: أنّ من علم اللَه من قلبه من هؤلاء القوم هر كسی را كه خدا در قلب او نگاه كند، خدا نگاه كند می‌بیند ما كه دیگر قلب را نمی‌بینیم ما همین ظاهر را می‌بینیم الان من دارم شما را می‌بینیم آیا می‌بینیم شما در نیتّتان چیست؟ آیا می‌دانم شما به چه نیتّی این جا آمدی؟ آمدید حرف بفهمید یا آمدید حرف ببرید؟! می‌دانم؟ من كه نمی‌دانم. نه، یك ظاهری می‌بینم می‌خندید و تبسّم می‌كنید و ما هم كه حرف می‌زنیم عزیزم برای همه حرف می‌زنیم نه فقط برای اینها، برای همه چون همه انسان هستند. همه وجدان دارند و همه فكر دارند و همه در قبال خدا مسؤلند. من به رفقا و دوستانم همیشه می‌گویم من حرفی كه می‌زنم برای همه می‌زنم برای همه، حالا یك كسی یك جور دیگر برداشت می‌كند یك كسی جور دیگر برداشت می‌كند و خدا شاهد است كه من این را از روی اخلاص می‌گویم و در مواردی هم ثابت كرده‌ام كه من خیر همه را می‌خواهم ثابت كردم. خدا هم نه، خدا وقتی كه نگاه می‌كند به جای این كه به چشم و ابرو و اینها نگاه كند كه نمی‌كند صاف یكدفعه آن جا می‌رود، خدا به چشم و ابرو نگاه نمی‌كند. خدا به خنده نگاه نمی‌كند. خدا به این اخم و اینها نگاه نمی‌كند می‌بیند پشت این خنده چیست؟ پشت این اخم چیست؟ این دل چه می‌گوید؟ آن را نگاه می‌كند یكی خدا دیگر چه؟ ائمّه، سوّم اولیاء الهی!

 اینها وقتی نگاه می‌كردند مرحوم آقا می‌آمدند (عجب اوضاعی داشتیم) می‌رفتیم پیش آقا می‌خواستیم حالا یك جوری صحبت كنیم یك قسمی‌ایشان می‌خندیدند می‌گفتند بلندشو برو بابا، می‌دانم چه می‌خواهی بگویی! برای ما دیگر بازی درنیاور! حالا یا با این تعبیر یا با تعبیر دیگر ما هم دممان را می‌گذاشتیم روی كولمان می‌رفتیم! برای ما بازی درنیاور.

 به قول مرحوم حدّاد اگر حرف در آسمان چهارم است می‌آورم می‌گذارم كف دستت. حالا این سه تا می‌فهمند خدا و ائمّه و دیگر اولیاء كه جلوی اینها نمی‌شود ملّق زد. خلاصه، بله به این و آن دروغ می‌توانیم بگوییم بله با خنده و اینها دروغ می‌توانیم بگوییم ولی به اولیاء، نگاه نكرده برو آقا بیرون. آقا بگذار حرفم را بزنم، برو بیرون آقا چرا؟ آقا جوابم را نمی‌دهد بلند شو برو آقا! چرا نمی‌گذارد اصلًا حرفم را بزنم؟ هر چه می‌خواهی بگویی بگو! خدا به قلب نگاه می‌كند. خدا وقتی كه به قلب نگاه كند چه می‌گوید؟ قلب دو جور است یا قلب بیمار است مثل همین آقا، آقا دارد حق را برای او روشن می‌كند، آقاجان آمدی در حریم علی بن موسی الرّضا چرا فیضت را فراموش كردی؟ ولی خدا را دارد حق را به تو نشان میدهد چرا نمی‌گویی چشم؟! چرا حدّاقل احتیاط نمی‌كنی؟ چرا؟ چرا پا روی حق می‌گذاری؟ چرا مصرّی؟ می‌ترسی؟ می‌ترسی كه اگر بگویی این جا بله؟ به قول آن كه مكتب رفت گفت" الف" گفت نمی‌گویم گفت چرا؟ گفت اگر بگویم فردا می‌گوید بگو" ب" پس فردا می‌گوید بگو" ت"،

 تا آخر ی باید رفت نمی‌شود یك جا ایستاد دیگر. چون الفبا سی و چند تا است باید تا آخر رفت! لذا از اوّل نمی‌گوییم الف، الف هیچی نگاه می‌كنیم، كار خودمان را می‌كنیم، بابا بگو الف، یك چیزی در كلّه‌ات برود این گچها تبدیل به سلول بشود! می‌خواهم گچ بماند. آقاجان اصلًا كی به كی است؟ دو دوتا هجده تا. كی به كی است؟ می‌خواهم گچ بماند! خیلی خب آقا بماند خدا هم كه با گچ كاری ندارد. صمٌّ بكم عمی‌فهم لایعقلون خدا وقتی كه نگاه به قلب می‌كند دو جور است یا قلب مریض است عین این می‌بندد پوشش، كاور می‌اندازد؛ هیچ روزنه‌ای دیگر نمی‌تواند عبور كند، دوّم قلبی كه جاگذاشته ببینیم قضیه چیست؟ ببینیم حرف او چیست؟ ببینیم آیا نكند این جا اشتباه كردم. آیا نكند آن جا؟ هان این قلب این قلبی كه می‌خواهد دنبال حقّ برود خدا وقتی كه نگاه بكند أنه لایرید الّا صیانه دینه این قلب، قلبی است كه می‌خواهد واقعاً از دینش محافظت كند! نمی‌خواهد دینش را دست این و آن بیاندازد. نمی‌خواهد هر چه این و آن می‌گوید بگوید چشم. همه را كه نباید چشم گفت. باید ببینی خودت چه داری می‌فهمی؟ چه داری احساس می‌كنی؟! لایرید الّا صیانه دینه و تعظیم ولیه: دین خدا را می‌خواهد نگاه دارد. و ولی خدا را میخواهد تعظیم كند نه این كه ولی خدا را در سرش بزند پایین بیاورد كه خودش بالا برود. ولی خدا پایین نمی‌آید، تو پایین آمدی! تو از دست دادی، تو خاسر شدی؛ تو این ربح را نبردی! ولی خدا سرجایش هست، سرجایش هست؛ از جایش هم تكان نمی‌خورد؛ منتهی تو بدبخت شدی!! اگر شخص این طور باشد لم یتركه فی ید هذا المتلبّس الكافر دیگر خدا او را دست این كافر، همین حاكم همین فردی كه می‌آید و او را از بین می‌برد؛ همین عالمی كه می‌آید و باطل را حق جلوه می‌دهد؛ رها نمی‌كند. امام عسگری می‌فرماید: اگر شخص در دل نیت او صادق باشد، به جای این كه هی برویم این طرف و آن طرف گوش بدهیم، پای این منبر، پای آن كتاب را بخوانیم، اوّل برویم این نیت را صادق كنیم، صاف كنیم، كه هر چه گفتند بگوییم چشم! از مصدر واقعی اگر آمد وقتی كه صادق كردیم، صاف كردیم نیاز به منبر و روضه و مجلس و كتاب و اینها نداریم! آن كه خدا بخواهد می‌آید می‌اندازد. خدا هم هزا ر تا وسیله دارد، هزارها وسیله دارد، هزارها راه دارد، هزارها طریق دارد: لم یتركه: خدا این را در دست این متلبّس كافر رها نمی‌كند. این عالمی كه خودش را به لباس علم و تقوا درآورده ولی ابلیس است و ابلیس را درس می‌دهد، او را رها نمی‌كند. امام می‌فرماید لاجرم همین است و غیر از این نیست البتّه بنده كار دارم بعد از این: ولكنه یقیع له مؤمنا یقف به علی الصّواب ثمّ یوفّقه اللَه للقبول منه: یك مؤمنی را در سر راهش قرار می‌دهد، یكی كه دستش یك جا وصل است، یكی كه فكرش باز شده است، یكی كه نمی‌خواهد مغز در گچ بماند؛ یكی را در سر راهش قرار می‌دهد دستش را می‌گیرد. به انواع وسیله دارد در خیابان راه می‌رود سلامٌ علیكم حالت چطور است؟ آقا بیا كمكت‌

 كنم! بیا این حرفها!! جای صحبت باز می‌شود یكدفعه می‌بیند آقا این چه كسی بود؟ چه بود؟ بروم دنبالش ببینم عجب حرفهایی زد و بلند می‌شود می‌رود!! آقا به به، عجب، دل غافل، آب در كوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم!! عجب ا اچطور؟ یك همچنین مطلبی در این كتاب است و ما تا حالا نمی‌دانستیم؟ چطور یك همچنین صحبتهایی در این نوار است و ما از آن غافل بودیم؟ هان قضیه چه می‌شود؟ می‌رود آقا بلند می‌شود می‌رود یك جا در كتابفروشی كتاب بخرد، كنار آن یك كتاب دیگر است، كنار آن یك نوار دیگر است. حالا این را هم بگیریم ببینیم كه چیست؟ می‌رود خانه ا چیست این حرفها چیست؟ این مسائل چیست؟ اینها چیست؟! چون دلش باز است. چون دلش باز است. اگر دلش باز نباشد می‌گیرد آن جا می‌گذارد یك دو سانتی هم روی آن خاك می‌آید، اعتنا نمی‌كند، آن وقت بلند می‌شود می‌رود ترانه گوش می‌دهد!! دلنگ و دولونگش را گوش می‌دهد! فیلمش را می‌بیند. خدا می‌گوید ما هم ناز نمی‌كشیم، دلت را بستی ما هم می‌آییم یك بتن هم روی آن می‌كشیم كه جایت خوب محكم باشد؛ خاطرت جمع!! این قدر بتن خوب آب هم می‌دهیم سفت كنیم؛ به سیمان می‌گویند باید آب داد تا یك مدتی تا یك ماهی همین طور سفت می‌شود، قشنگ سفت نگه میداریم كه خودت خواستی ما هم بلدیم! آنهایی كه آن وقت بخواهند تو را تأیید بكنند آنها را ما سر راهت قرار می‌دهیم؛ آنهایی كه آن وقت می‌آیند خواب دروغ تعریف می‌كنند برای تو آنهایی كه می‌آیند مكاشفات دروغ تعریف می‌كند! اگر بخواهی از این راه وارد شوی ما داریم؛ ما همه جور داریم، آقا در پرونده این طرفش را داریم، آن طرفش هم داریم. می‌آوریم خواب دیدیم این طور بود، مكاشفه كردیم این طور بود. آن جا معجزه اتّفاق افتاد؛ آن جا كرامت اتفّاق افتاد؛ آن جا نمی‌دانم چپ شد، آن جا راست شد. از این چیزها داریم همه را هم آقا ما دیدیم همه را دیدیم.

 لم یتركه فی هذا المتلبس الكافر خدا نمی‌گذارد كه در میان اینها بماند؛ دستش را می‌گیرد بل لكنّه می‌آید یك مؤمنی را سرراهش قرار می‌دهد، یقف به علی الصوّاب این را می‌آورد در صراط قرا می‌دهد، بیا این جا بیا. آقا چكار می‌خواهی بكنی؟ می‌خواهی چكار كنی؟ این كاری كه داری می‌كنی اشتباه است! این رأیی كه داری می‌دهی اشتباه است! فكر فردا را كردی؟ حواست را جمع كردی؟ این آدم، آدم صالحی بوده هان چه شد؟ این كه دیدیم دیگر آقایان بفرمایید! این كه الآن برای خیلی‌ها روشن شده، از خیلی قبل برای خیلی‌ها روشن بود، از خیلی قبل روشن بود. الآن صدایش درآمده!! دستش را می‌گیرد و یقف به علی الصواب می‌آید می‌گوید آقا این كار را نكن برو دنبال كارت. برو نان و ماستت را بخور. تو را چه بیا به این قضایا و مسائل بخواهی دخالت كنی؟

 ثمّ یوفّقه اللَه للقبول منه بعد وقتی كه حالا راه را به او نشان داده دیگر چه خدا توفیق عمل هم به او

 می‌دهد! ممكن است ما خیلی از مطالب را بدانیم، ولی مثل آن آقا دانست و رفت پا روی كلام حق گذاشت، فردایش، یك شب طول نكشید؛ ولی نه خیلی‌ها بودند می‌آمدند پیش مرحوم آقا یك صحبت می‌كردند توفیق عمل پیدا می‌كردند، چون دلشان صاف بود، نمی‌رفتند با وجود این كه این فرد عالم الهی یك ساعت صحبت كرده و برای آنها حجّت را تمام كرده باز فردا برود بگوید این این!! یوفّقه اللَه. پس توفیق را هم خدا می‌دهد، هم روشنگری از طرف خدا است و هم توفیق عمل از طرف خدا می‌شود، هر دو از طرف خدا می‌شود درست؟! فیجمع اللَه له بذلك خیرالدّنیا و الاخره و خدا به واسطه‌این مؤمن كه البتّه بنده در جلد دوم اسرار خصوصیات ولی الهی را عرض كردم اگر خداوند توفیق بدهد در جلد سوّم این عبارت امام عسگری علیه‌السّلام كه حالا اگر یك ولی الهی نبود چه باید كرد؟ در آن جا توضیح خواهم داد رفقا هم دعا كنند توفیق نوشتن به ما بدهد، یك سال است تعطیل شده است. تا هفتاد صفحه نوشتیم و بعد هم كنار گذاشتیم. خودمان داریم می‌گوییم البتّه یك وقتی بعضی از رفقا نشنوند كه تنبلی هم از خودت هست این را دیگر به حساب خدا نگذار حالا از این حرف حالا صرف نظر، یكخرده‌اش را ما به حساب خدا می‌گذاریم: یكخرده، یك چند درصدی را آدم باید انصاف داشته باشد، خودش هم باید سعی بكند، یك قدری خودمان هم تنبلی كردیم. انشاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد در این جلد سوّم عرض خواهم كرد و توضیح مفصّل خواهم داد كه در صورت نبودن ولی‌كامل و عارف الهی چه باید كرد؟ باید دست روی دست گذاشت یا نه؟

 فیجمع اللَه به بذلك خیرالدّنیا و الآخره: به واسطه این مؤمن بصیر و خبیر و موفّق، خداوند خیر دنیا و آخرت: هم در دنیا خیالش راحت است، وجدانش راحت است، هان؟ حالا آنهایی كه فرض كنید كه این مدّت این كارها را كردند الآن چه وجدانی دارند؟ نمی‌گویند ای كاش، ای كاش، هی دست روی دست نمی‌زنند؟! خب ما نمی‌زنیم؛ می‌خندیم! وجدان راحت است. خلاف نكرده، وجدان راحت است. خدا توفیق داده باید بر این توفیق شكر كرد

 و یجمع علی من اضله لعن فی الدّنیا و العذاب فی الاخره و هر كسی كه تابحال این را در شبهه گذاشته و باطل را حق جلوه داده برای این فرد، این عالم، این شخص، این افراد، خداوند لعن در دنیا و عذاب آخرت را نصیب خواهد كرد. لذا در همین دنیا می‌بینیم دارد لعنت می‌كند، هنوز نمرده، هنوز نمرده، ای خدا لعنتش كند عجب آدمی‌بود خدا لعنتش كند! هم خدا در این دنیا جزا را می‌دهد و در آخرت هم كه بله صف كشیدند و منتظر قدوم حضرت بندگان هستند؛ بفرمایید می‌خواهیم كه پذیرایی اختصاصی بیاوریم؛ یك پذیرایی خیلی اختصاصی از جنابعالی با جاهای بسیار خوب داشته باشیم.

 این روایت را عرض كردیم خوب بود كه مریض بودیم و الّا اگر سالم بودیم چه می‌شد؟!

 انشاءاللَه امیدواریم كه در این روز مبارك، خداوند توفیق مصداقیت این عباراتی كه باید اینها را به تابلو نوشت و در منازل قرار داد؛ در منازل قرار داد این ائمّه این حرفها را نزدند كه در كتابخانه‌ها بماند ما اینها را تابلو كنیم هر روز جلوی چشممان، همین كلام امام عسگری را اگر ما هر روز، یك هفته در میان هم حتّی نگاه كنیم، هیچ نمی‌شود یا نه یك چیزیمان می‌شود؟ یك چیزیمان می‌شود! یك تكانی می‌خوریم. این تكان بعد كم كم زیاد می‌شود تا این كه كار خودش را انشاءاللَه انجام می‌دهد.

 امیدواریم هم نسبت به عالم هم نسبت به متعلّم خداوند توفیق مصداقیت این عبارات و این مفاهیم را برای همه به وجود بیاورد.

 امروز از یك طرف عید میلاد منجی عدالت و منجی حق، چون عدالت فقط به واسطه حضرت نجات پیدا می‌كند؛ عدالتی كجا؟ منجی حقیقت، منجی عدالت، منجی حیات، دمیدن روح حیات بر كالبد مرده ما، امروز روز میلاد امام علیه‌السّلام است.

 مرحوم‌آقای حدّاد رضوان‌اللَه علیه به بنده می‌فرمودند كور است آن چشمی كه (این می‌شود شیعه‌علی این می‌شود شیعه مولا) كور است كه آن چشمی‌كه روز از خواب بلند شود و قبل از این كه به دیوار بیفتد به امام زمانش نیفتد. آن چشم كور است یعنی تو نگاهی كه داری به این دیوار می‌كنی و نقشی كه از این دیوار در ذهن تو ترسیم می‌شود این با حضور ولی انجام می‌شود. یعنی این ولایت است كه به صورت بازشدن پلك چشم درآمده است! ولایت است كه به صورت نور چراغ درآمده است و ولایت است كه همان تصویر در این جا نقش می‌بندد! همه‌اینها ظهور آن ولایت است. این‌ها امام را شناختند، آقاجان!! نه این كه امام زمان میداند! می‌داند چیست؟ خیلی‌ها میدانند. این ننگ برای امام زمان است كه امام زمان علم غیب دارد! علم غیب چیست؟ این ننگ است برای امام زمان كه بگوییم امام زمان تصرّف می‌كند؛ ماه را دو نصف می‌كند؛ خورشید را برمی‌گرداند؛ آصف هم این كار را كرد! خیلی دیگر هم می‌توانند این كار را بكنند ولی نمی‌كنند. آن كه امام زمان است این است كه نفس حضور اشیاء و اعیان خارجی همان ولایت است، این امام زمان است! علم غیب چیست؟ این حرفها چیست؟ نفس تحقّق ماهیات به هویت خارجی ایشان همان ظهور ولایت است. آن وقت آقا كتاب می‌نویسد امام علم غیب دارد یا ندارد؟! امام میداند؟ نمی‌داند؟! عرفا چه می‌گویند اینها چه می‌گویند؟ آن وقت حالا این لقب امام را می‌توانیم به خودمان بدهیم؟ می‌توانیم؟! سرمان را باید پایین بیاندازیم، خجالت بكشیم؛ خجالت بكشیم!

 انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند به بركت این مولود همه ما را در پناه ولایتش به معرفت واقعی‌اش كه مورد نظر اولیاءخدا است برساند و ما را به واسطه وظیفه‌خطیرتری كه بر عهده داریم موفّق بدارد بر این كه در صراط و مسیر آن بزرگوار فقط و فقط و فقط و فقط وفقط حركت كنیم وچشم ما را از همه جا ببندد و فقط بر همان نقطه وجود نازنین و وجود مقدّسش معطوف بدارد.

 [[2]](#footnote-2)

1. تمويه: چيزى را به خلاف خوب جلوه دادن، تزوير [↑](#footnote-ref-1)
2. حسينى طهرانى، سيد محمد محسن، متن متفرقات (جلسات سخنرانى شهرستانها)، ١جلد، مكتب وحى - تهران - ايران، چاپ: ١. [↑](#footnote-ref-2)